

مثل تنفس در باغِ پر شکوفه



کلمات، بار معنایی خاص خود را دارند. تعریف به هر مفهوم نیازمند رفتار در آن قاعده است. چنین نباشد دروغی است گناه‌افزا که با هر تکرار هم بیشتر می‌شود. این کلام راهنمای امام مجتبی^(ع) است، که ناظر به همین موضوع، چنین موضع می‌گیرند : «فی جواب رجل قال له : ائنی من شیعتکم: یا عبدالله، إن کنت لنا

فی اومرنا و زواجنا مُطیعاً فقد صدقت، وإن کنت بخلاف ذلک فلا تُرذفی دُنویک بدعواک مرتبة شریفه لست مِن اهلها. لا ثقل : انا مِن شیعتکم. ولکن قل : انا مِن موالیکم ومُحبِّیکم ومُعادی اعدائکم. وانث فی خیر والی خیر، در جواب مردی که عرض کرد: من از شیعیان شما هستم. فرمودند: ای بنده خدا! اگر مطیع اوامر و نواهی ما باشی، راست می‌گویی، ولی اگر چنین نباشی، پس با ادعای منزلت والایی که تو اهل آن نیستی، بر گناهانت می‌افزایی. مگومن از شیعیان شما هستم، بلکه بگو من از دوستان‌دارن شما و دشمن دشمنان شما هستم. در این صورت، تو آدم خوبی هستی و به خوبی گرایش داری.»

شیعه از آن کلمات راهبردی است که فقط در ترجمه یک کلمه‌ای خلاصه نمی‌شود. شبکه‌ای از معانی را نمایندگی می‌کند. وقتی خود را بدان تعریف می‌کنیم باید به سلسله‌ای از بایستگی‌ها متصل و از سلسله‌ای از ناشایستگی‌ها میرا باشیم. نمی‌شود خود را «شیعه» خواند اما به

سه گنج شهر

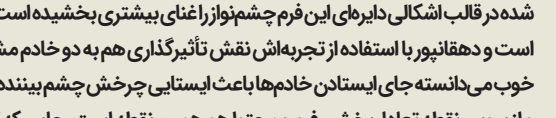
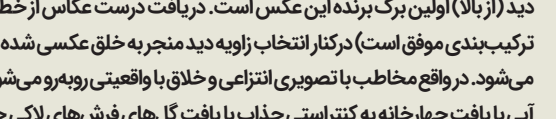
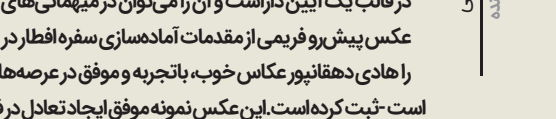
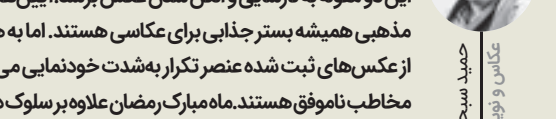
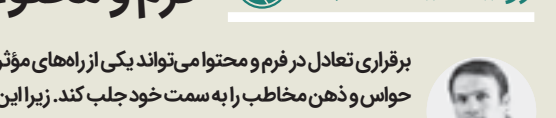
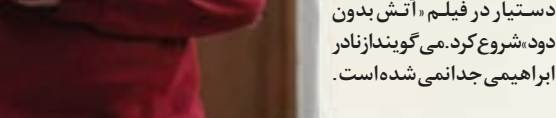
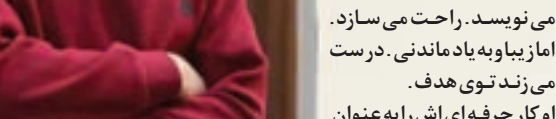
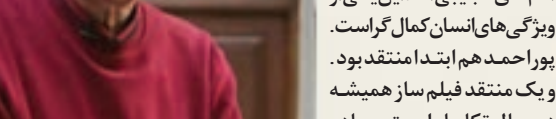
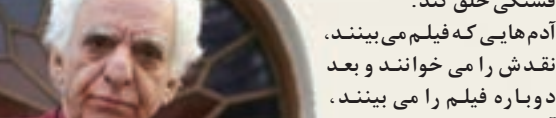
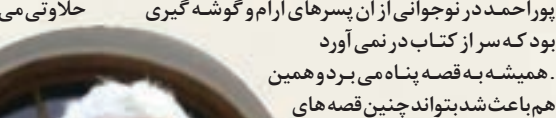
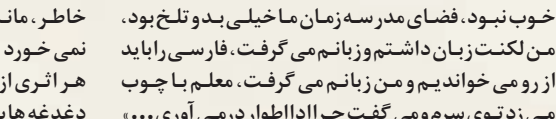
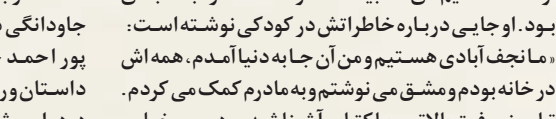
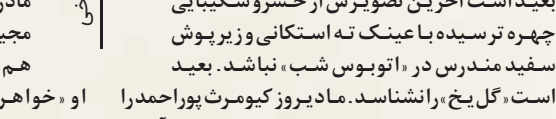
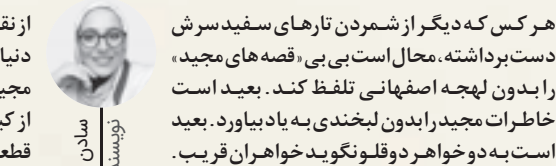
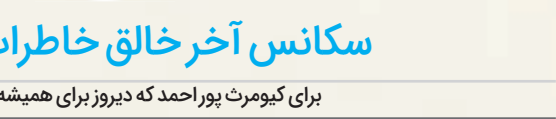
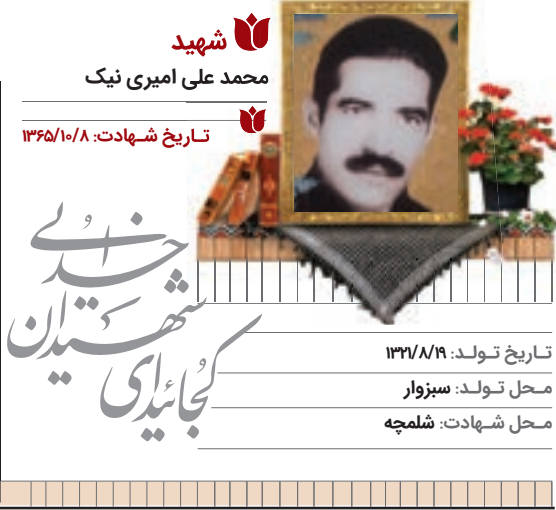
تکه ای از خود جنوب



سال ها پیش، اولین باری که رفتم شهرک عرب ها و پیرمرد های دشداشه پوش را دیدم که در سایه ساختمان های بلند نشسته بودند. غمگین شدم. همه چیز شهرک، از خانه‌های روی هم سوار شده با تراس‌های شلوغش، تا آدم‌های دل مرده‌ای که این طرف و آن طرف می‌پلکیدند، همه چیز داد می‌زد که این جادر این گوشه محصور پرت افتاده، جنگ هنوز ادامه دارد...

شهرک، آن سال ها، تنها مظلومیت جنوب را نشان می‌داد، حالا اما خیلی سال گذشته است، دیوارها برداشته شده اند و شهرک شهید بهشتی، محله عرب‌های مشهودی شده است، محله‌ای شاد و شلوغ، که شور زندگی در هوایش موج می‌زند. محله عرب‌های مشهد، حالا تکه‌ای از خود جنوب شده و نماینده همه آن شور و حالی که در هوای جنوب است و بخش عمده این مسیر به لطف فلافل‌ها طی شده است، به لطف فروشگاه‌هایی که مجالی برای غذا خوردن‌های ارزان قیمت فراهم کرده‌اند.

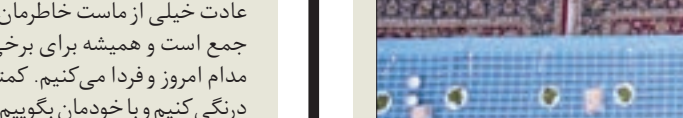
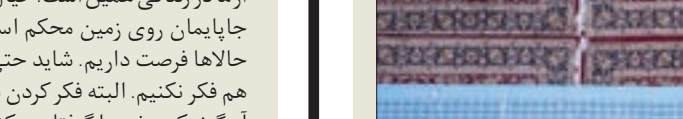
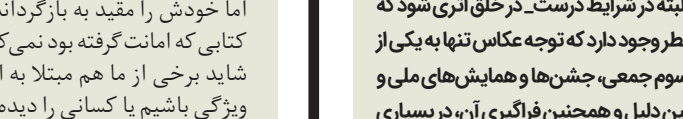
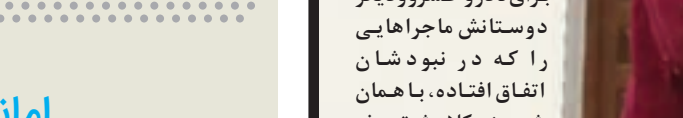
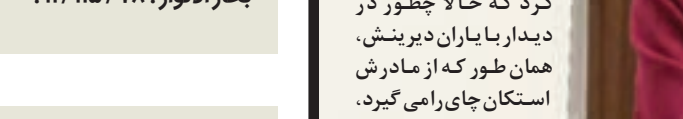
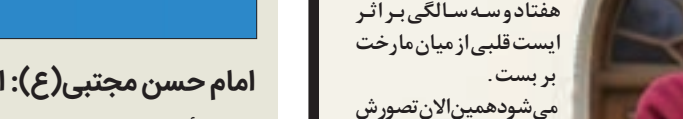
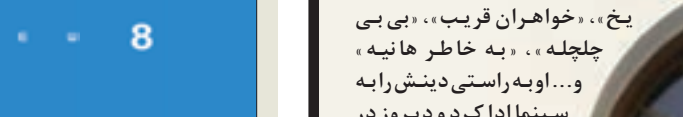
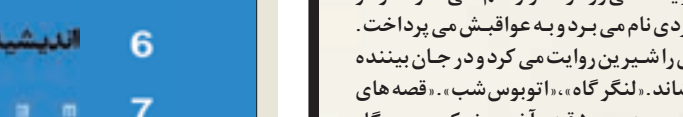
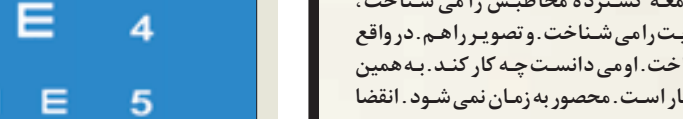
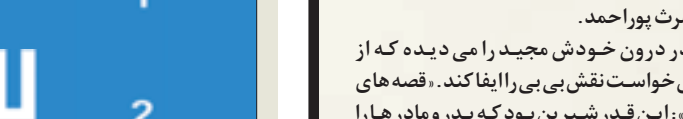
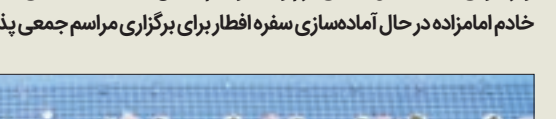
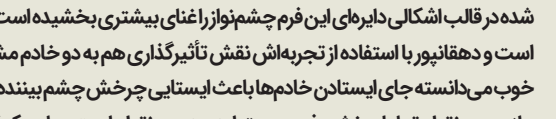
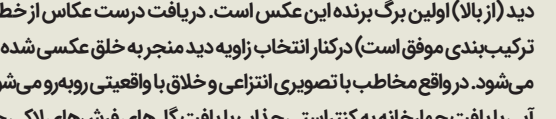
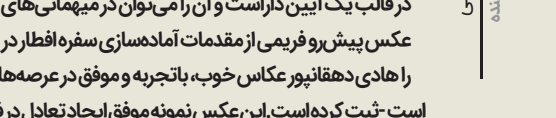
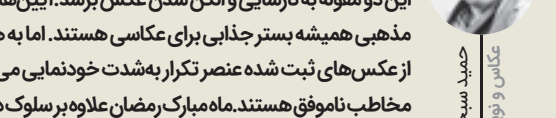
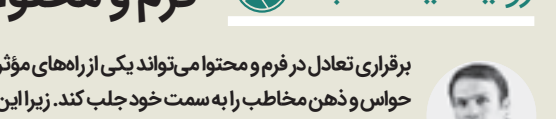
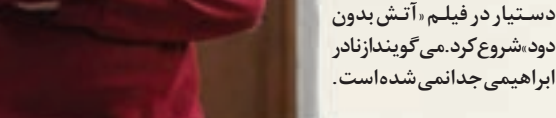
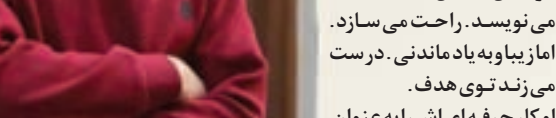
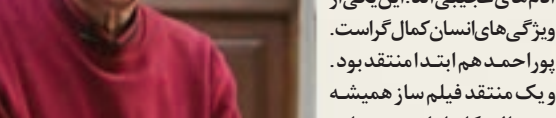
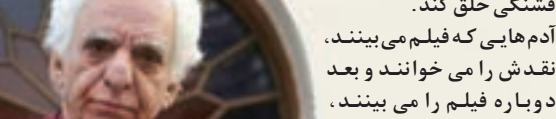
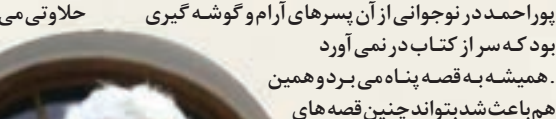
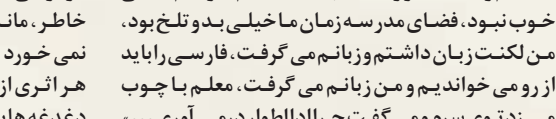
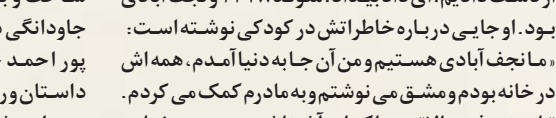
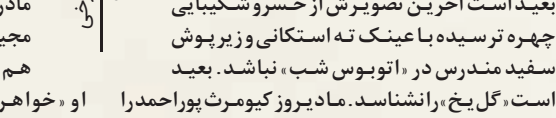
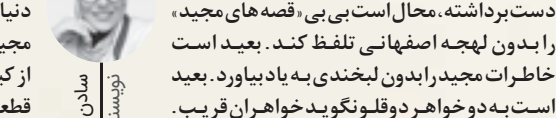
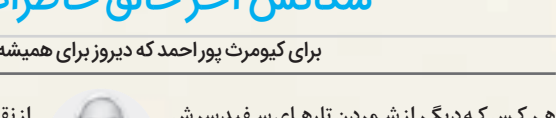
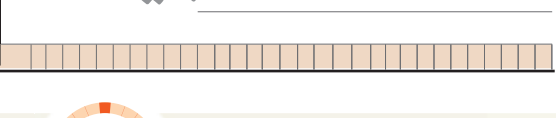
فلافل‌های شهرک، اولین فلافل‌های مشهد نبودند اما خیلی زود توانستند مشتری‌ها را از همه جای شهر بکشاند به شهرک، وقتی بناست فلافل بخوریم، کجا بهتر از راسته‌ای که آدم را یاد لشکرآباد اهواز می‌اندازد؟



شهید

محمد علی امیری نیک

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۸



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی:
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
- شهرداری مشهد
- مدیر عامل:
- سید منعم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهید،
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۶۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

جدید گرافیک



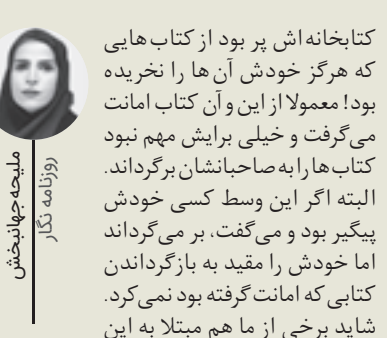
امام حسن مجتبی(ع): اندیشیدن، جان مایه دل بیناست.

بحار الأنوار: ۷۸ / ۱۱۵ / ۱۱.

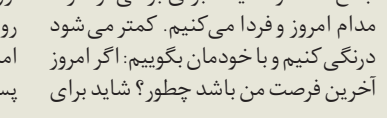
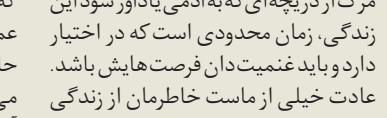
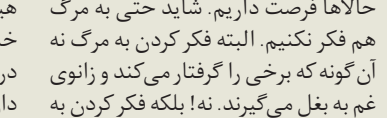
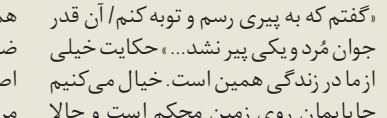
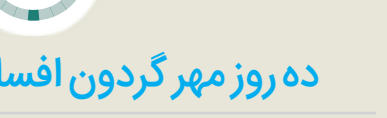
طرح: جلال حاجی زاده

به قول خدا

امانت دار خدا باشیم



کتابخانه اش پر بود از کتاب هایی که هرگز خودش آن ها را نخریده بود! معمولاً از این و آن کتاب امانت می گرفت و خیلی برایش مهم نبود کتاب ها را به صاحبانشان برگرداند. البته اگر این وسط کسی خودش پیگیر بود و می گفت، بر می گرداند اما خودش را مقید به بازگرداندن کتابی که امانت گرفته بود نمی کرد. شاید برخی از ما هم مبتلا به این ویژگی باشیم یا کسانی را دیده باشیم که ممکن است وسیله ای یا کتابی را به امانت بگیرند و دیگر هیچ وقت برنگردانند. برخی که آدم های دست و دل بازی هستند خیلی پیگیر نمی شوند و فراموش می کنند اما برای برخی دیگر زمینه ساز دلخوری می شود. امانت هایی که بر نمی گردند معمولاً نشانه های خوبی نیستند اینکه فرد به طرف مقابلش این پیام را منتقل می کند که خیلی ممکن است مورد اعتماد نباشد. اینکه بار دیگر اگر درخواستی داشته باشد



«گفتم که به پیری رسم و توبه کنم/ آن قدر جوان مُرد و یکی پیر نشد...» حکایت خیلی

از مادر زندگی همین است. خیال می‌کنیم اصلاح برخی از امور شتابی نمی‌کنیم. اما مرگ گاهی شانه به شانه ما قدم می‌زند و هیچ کس از آنچه برایش مقدر شده است با خبر نیست. مرحوم آیت‌ا...مجتهدی تهرانی درباره فرصتی که در ایام زندگی برای توبه داریم می‌فرماید: شیطان مارافریبی می‌دهد که تو حالا حالاًها زنده‌ای. جدت نودسال عمر کرده، پدرت هفتادسال عمر کرده، تو حالا حالاًها سنی نداری، فرصت داری. بعد توبه می‌کنی. اما از این آدم‌هانباش که به واسطه آرزوی دراز توبه‌ات را عقب بیندازی. باید هر روز توبه کنی. خیلی‌ها الا ن سالم هستند اما فردا ممکن است در قید حیات نباشند. آخرین فرصت من باشد چطور؟ شاید برای

«گفتم که به پیری رسم و توبه کنم/ آن قدر جوان مُرد و یکی پیر نشد...» حکایت خیلی از مادر زندگی همین است. خیال می‌کنیم اصلاح برخی از امور شتابی نمی‌کنیم. اما مرگ گاهی شانه به شانه ما قدم می‌زند و هیچ کس از آنچه برایش مقدر شده است با خبر نیست. مرحوم آیت‌ا...مجتهدی تهرانی درباره فرصتی که در ایام زندگی برای توبه داریم می‌فرماید: شیطان مارافریبی می‌دهد که تو حالا حالاًها زنده‌ای. جدت نودسال عمر کرده، پدرت هفتادسال عمر کرده، تو حالا حالاًها سنی نداری، فرصت داری. بعد توبه می‌کنی. اما از این آدم‌هانباش که به واسطه آرزوی دراز توبه‌ات را عقب بیندازی. باید هر روز توبه کنی. خیلی‌ها الا ن سالم هستند اما فردا ممکن است در قید حیات نباشند. آخرین فرصت من باشد چطور؟ شاید برای